

Handwritten text on a small, torn piece of paper, possibly a label or note, with illegible script.

1271

در بر زنگار
و در فتنه

بسم الله الرحمن الرحيم

همی گوید ابو نصر قراهی بضای من بخوان که عیال
حافله و حقیقه اسده ما حرکت الشمال الخلاله
تحرکت الشمال الخلاله دقیق که چون صبا نرا بپوشد
لغت عرب رغبت می افند با شعاع خورشید و نور
شعر طبعها مودون را غریب و تعلیم لغت عرب
همه علمهاست قدری از وی نظم کردم تا با کلمات
گیرند و چند بیت که ضابطه بود در حین این از علوم
این قطعه را آوردم تا بخوانند و نوشتن این
هر کس را رغبت افند و چون این مجموع در دست
آمد از بضای بسیار نام نهادم و با الله التوفیق
التوکل القطعه الاولى الاستان الله و همای
دلیست هادی تو کور همای

سما اسمان ارض عبرتین
سفر و ذبح دار آتش ولی
رپه بنش قفا حیره و صبر
شفای لب لسان چهره با فم
فرمان سبیل است هر چه دلت
و جلوه در رخ زلف و رخ
قناره اشکار بر عهد آب خوش
کران عود و بر بط و نور
هلاک استی کذب و زبرد
بلکه کوره را شهر و شهر ماه
من به بهاء بهار و شبنم
عشو شوخ چشم و بلبلا کند
مقبول جذیر قین حری

محل مکان معانت جای
چهره جنت بهشت آفت آتش
فتح دران عقب پاشنه حلال
بدن ما در دست حلقوم فنا
بجهر اشتراست جوین حور
غنی عالم در دست مسکین کدا
حیرت سبوع چشم حلا و آلاء
ولحاضیح جنک است مضمانا
عقیق حصور وضع پارستان
دگر و تر اطا و دان طاقنا
شود است و بدل بود و بدل
بود مرغی المعنی تیر و آ
سزا و درها که و لاد خلد و

القطعة الثانی

سپاه نور و ثار و شنی افق و کرا
و فی خفیف جوان و سبک نقیر

وذهب راس حیدر اُهر صا اُور

لجپی نیم زجاج بکینہ صوری

خاس صفر سدی آنکت سرب

حلی است بدو عا کے کو در حص

جوان سرف صام اعصباتم

مجن و خنبر سیر سہم بدو

عصبتے بلید خوش است رع

و هو کند ولی فضل عبد

شد نشاند عرض ہم ختبر

وتورہ امد و معارض تیر کوش

عجای تقع قطام عبایع

کلوم خستکے موت مرگ تره توان

حشا شد باقی جان عراضه

قرا خدہ رتہ زردج سو خدایا

بغوت سر بوقت بعلو غی

سوخ لاف مناه ست فامہا

ضمیر نصبت نصبت فلان جند

و تنبت و تنبت تیر پرست البہا

القطعه الثالث

جید کردن صندرز و کبر و انور اس

توبی جامہ سوز و کد و توش

عرش سق فیلت خانہ کل سر مالک

دشمن مر جان سپد کرد سمع بچہ شوخا

حسن خوبی قبح و شتی جان مشک

عین چشم انف بینی طاب لبر و شعر موی

نقی مغز شہید براد ز کون لمر و

هلاله صلح مر جبهك يوم رقد ليل شب

نقشه كبر

شاد قشمتي كار بوج بنضا افتاب
عنط خشم صلك حننه حلكه جانك

نك صحت قبله دوسه مهر كاني خنده و
سام سوسه عسي عقبان عني نضرد

منه كدم دختار خنونا نك كوشت
روح شوعه و صبرند غره استك

اما پنج فرع شاخ بلكم قطعه
اما آه هم جرد و باقرت

نفسه هچي پشه و بكه ايش خف
غيت باران بلكه بر خا دهم بلكه

نسطا شاطي لحظه طره عده ساحل كوان
هز و عر حاره كلاته دان خارت بلكه

كه روت عرفه و دراهت سده پلتي گاه
سكركو چيد و بده روزه است معبر

نزه جامه سريزه نقه باره و فكه
الظهايه ابره دان والبطا
نزه دانك باره انش فكه يكياره حكر
نبره دان يكياره آهن كسر دان يكياره

القطعة الرابعة
فربني جبريلكم استبين وسبستان القطعة (الرابعة)

قليل اندر پیر اندک حساب شما
کثیر بچند فرمای و ناقصی کم
چو در بند از امنی جامه آنکه بندگی

قطایب پیر و پل از رخ موزه
عقاد ساز و جز پند نام نهاد

مدینه بلبل مصر شهر سور و صحن

صحن
صحنانکه معرکه لشکر که است صحن
محکمه نام قلم خامه دان و سبک کار و

سوفال
خاطر و محبط سوزن چرخ و طایر
لیس عاقل غم غمی غافل کوه

شقیق و اد در درد و فوق صامت
حدیقه رباع خنجر و خروج شفقنا لوا

سفر عمل آبی قفاح سبب زمانه
احد یک عشره ده مائه صد اثبات دو

ثلاث ضعیف سر بیخ اربع آهنگ
ولیک شش شش بعد هفت دان پس از آن

نمانی تنوع بود هشتاد و هشت
چهار بیست و یک و یک و یک و یک و یک
چهار و بیست و یک و یک و یک و یک

چرخست سبزه و صفنا در باز سبزه است و کرمها نینت سبزه است

کیمی که او ترخار من سوار صید ^{عقار} قهوه ^{اوله} راح مدام قرقف

چرخل فرما و فرهاد تو ^{غریب} است صنوبر ^{خاک} نا و وید

و در چهره درخت است غضن شاخ درخت

چرخ طوطی در رمضان ^{چرخ} خا ^{چرخ} با موزات

ندلبا ده بود مال ^{چرخ} برنگها لب

شاه ^{چرخ} عطر بود و عطر ^{چرخ} در آن جونه

نص ^{چرخ} است که فتن ^{چرخ} است یکدیگر ^{چرخ} احسان

رض ^{چرخ} نشسته در شو ^{چرخ} فک ^{چرخ} تعاقب ^{چرخ} است که فتن ^{چرخ} کنار ^{چرخ} کنار

عوا ^{چرخ} نشسته ^{چرخ} کالم ^{چرخ} عرف ^{چرخ} شو ^{چرخ} هر ^{چرخ} دست

مرح ^{چرخ} جان ^{چرخ} هر ^{چرخ} بغی ^{چرخ} است ^{چرخ} جان ^{چرخ} غم

کناس ^{چرخ} ران ^{چرخ} و جان ^{چرخ} آهو ^{چرخ} و کفنا

فهم دان جو خرم علف آفری

تربیب کن جیم است خوش این بپر

رحم فرات نهنگان بود خشن دام

ز کینک خفی مهران خفی شوها

ملک فرشته فلک بصره مشرق

فلو سفینه شفق روشن اقلاب

حلبه تفر نور کار مجلی

عبود و دیوانم بس و سط

علائق سدا فطینت منقح

سویک و جبریا داخل خاک

بک غنیمت نانی دوم خبر بین

قبض کر تر بلوق با و بطر کو

اجاج تلخ تغیر بزمه است مالح

شراره خنده بود در مارچ نسوا

عجب چهره دق بوقار رخا کز سوس

خداوند تنک شرفا بدو لجام لجام

علیه شیره نشو و نشو در جره

ولید طفل جبر استم والد و مادر

خیا نکه صهر خضر و الدایت پدر

جلی بدید بنی رسول بیغیر

شفا کوکب در ری نجم پر اختر

ربیب و خرنوب بنت ایند ایند

مره زهره طحال اکبر بر حکم

میان وسط میان کنز نفوذ

قدوم منحن تیشه حصین فاس

و شمع عقد حجاب در عیان تاج

نقبض اولی و آخری و اخرت کو

نصف همی خوار است مقفیه مع

فله عکب زینب اصف هویر کم

زبان زخم چهره انکشت بر ماله

ادام نان خوردن قدس کرامت

عنان دوا لقا منطوق نطق

دکار

رکاز کن بود کج صبر صراف

ستوقد سر بر حلا و قی آهنک

فرج در جست جبهه بنصرت هم مرغ خود

چون غنای کور و بی انجیر کثری مرود

امیر فاقه جزیرت آجر قانیست

هست اخضر بنر واضح و قفس زندی

مندان غریب و جلد بلور دینک

هست صبا سنک زین ماء و گدازد

بود فیض خود جستن خود نیک جوده

و عطا مشاق تحت بند پیمان دور

غیر در رهان با عین دیدارها

چون غنای بی نپازی و غنای سرور

ظن را بر حق ندهد دین و دینا بس

نوم سپر جلا و کشتن هر صرور

نور با با قله و زده اند دینک

بوی دین و انجیر تحت شمشیر

از زبان یاد با سکن و خوشنویز

نوشته ای را بر کند شمع و کوه

تا چون سالار با کافان و کافا

صاعد نمردی که با لایحه ها

سعا فری و سر ستایش است

قصر کوته و واسع فراخ ضیق

صلال ماه نواست هر صراع

شعاع از نور صیغ چرخ و دینک

اشبع شکسته سر چرخ و رخسار کل

اشل قطع بی دست و انجم

نیل کشته عظم استخوان صیغ

چرخ هدایت نر بوندان خرد

عربان غفران است عند کعب

ولی حمام و کمر کیو تر است کلنگ

قصی امد و طر فاکو بر اعد غره
چنانکه تعباً و تمساح اند و نهنگ
منام مایه کافی بند و طبع
ذلیل خوار عزیز و چند قصید
همی غوغا و غوغا و غوغا
و طهر حاجت صلح است و غوغا
سویق بیت حبیب هر پیش بلغور
خشب طعام در است و غوغا
تفات ناگهی فوج حزین کرد
نجات خوار و شفره و لاله و غوغا

دکین بیک غریب و غریب
ادب و ادب آموزان ادب
ترا بر غام و غم خاک حبس کل
ده اسپند و رختن هر یکی را
مجلی فصلی مسلی و نالی
و لحن جا بیک کرم و ندرع فنر
لطم سبکتار و حاجت غریب
بترتیب نامیت و خوشی و مشکل
چرم قراح عاطف خطی و مؤمل
باز رنده و دی و بکر الحاق و کسند
فواد مست قلب جان حشاد و
لیز خشت خامت اهر و نخند
یکی هست قاشور و دیگر و مشکل
غیر ضد اسان و غریب و مشکل
غیبت و شکین لب و لب و مشکل
بکر و بکر و بکر و بکر و مشکل
مهر و مهر و مهر و مهر و مشکل
دست و دست و دست و دست و مشکل
نوش با کهن و ان و مشکل
عزیز و عزیز و عزیز و عزیز و مشکل

غدا من عکسند فردا و دی
ز تو بیک غریب و سحر است و لو
خبر و لب عقل نه به خرد
مطبوع من است و ضرر من
منام و مفر جای بگر خجسته
مکم و او دست کجای او
ز هجای رفتی آمدن
من و علزالی و حق تبار
فی دواست و علی بروکم
انا و انتی و اتی من
انتم و کم شما و ذالین
ان لو کرمی کجای من
فایس قبل بیتی و بعد
صبر مکرور مکرور و عذر
زی و هک و هک و این

حیرت بصر سفید است و سیه
و کبر است و بیرون قلب است و جاه
خطا جرم و زینت و عصیان
فرزند من است کلا و از کلاه
ملاد و معازات و ملی انباه
و جسته همی شاه کلاه
ساعت یکشنبه بیاض است
این کوکب قمر نام و او با
نخ و نا انا و انا ما
ما چه و من کجای من و مع
انست و انتی و ذالین
اینها همی عجمه و حباب
نهر و من انا و انا
نه و انا و هک و هک
مرد و د و د و د و انا

تلك ان زنت چه دالك اند ^{تم} انجا و ههنا بنجا

غير فقط هرگز ايضا نه ^{دبت} و ديما و ديما

مند و مندان از زمان بار ^{ايچون} پيرد و زشود

مهل آهسته باش و داهل ^{خوش} قلم اندكايه بنسك

رجا اميد و كمانت و منوع ^{حله} و داي و بيفت عده و دوت

خصلت غار و غولت و هجل و هده نشت

نفاع بوه و قتل است نخت و هفده

طعام خوراك خوراك و ملك

انذير و حرق شود با قلوب و

فصد مغر نشت و داز مغر نشت

قليد قاي و سمن فر به طوباد

مخضد و غلبه نيره كشنه

كراع يا مرجين و بصله بيشه

سمنه و دك ناز سفيد و خلسه

رغيف كره و بگ است ابتدا غا

نضع داز و دمر و عناق بنفشه

چنا و مغر بن مضار و بيشه

ابو المديح و كاه و قنونا

چو كره كره و دوت و صفر و

منجبر خور و حیات را شوان فخلد حنک

جلدین بن و منجبر فسا و مقطع

نکر عشت و فواکد است بخت غور

بنده قیده و کعبه است چون صلوه

عطا س عطسه عفتله اغری خدام خوره

حکمان و هعاع و هکابید و

زیم سند و عی نیر هم بدک بدشمر

رسیل همه و بعد زنده و بی هزار

کلم هم سخن و حور هم بدشمر

قرین ندیم بود همدم شریک نابا

البل هم خور و هم کاسه شمی هنام

القطعه رفیق یار موافق و خیر حید همسا

نرم قطریف حل استبد و در همام

مها تراست صدر و شمشیر و

عقوه سنا امر کار و قول گفت و فعل کرد

جنب بهل و جبار همسانه نکهبان

لوز رنگ و دیح پویا و عیم غین منع

نوم خون و بی و منی رفتن بولابور

رند مسکد و منی و منی و منی و منی

کوز کوزه قصصه کاسه قدر بیک

لفظ سلیم بخله رنح کت رنح و حلا

کدام خرمن و حور و منی و منی

نقش و فرین دندان طغیان بجزایر و

ارمی اینی و انسان مردم جوی بری

اصبع انگشت است و لیدک بهام نو

شکم بیماری و حجت شد در می تبیر

مبارز بطل و با مسل متجماع و لیر

عصفه و اسد است عا رست عا ت

رفا در دهج و حفتن نسها و کجوا

عوج کج و جریزی کجا و امت بلند

نیم عتیر رب بخولم فتر است

نر حفتنی کجا ک بود در همه

با ام جلیله حفظه بود در

فرزند بنی قاسم بر اهرم است

با فاطمه و رقیه ام کلثوم

نوک دهنده است بنی بر کینه

نوبان رباع عا لکم سطر اند

نویج انفال مدبری بیلک

خدیج خون اندر وضو منکر

اهرم دزد و شوه با غرم و

بار نشیا است و سلمی بنصر و

قیح دم بیم است و غری الفکر

شبهه و کنای و جاجان و

هزج و سوره و جلد و اصبر

بدفد با ذل عا ف منی فیه

خیار و نوم و لقا و مذبح

اینها هر حیت فرجه ای

بدعا نبه و خدیجه حقه

مجموعه صفیه سوره ام

یسی ضبط طاهر اندر تقطیر

نیم شهر از نور بر تعلیم

دیگر فضا از انکه شمع از

بودافع ضربه کینه

با لری یکی مد لزله اهرام

بمع اول قد سمع ذکر علی حلیه فتح پس پیش و خرد و هر سخن

ز غیر ستم مصطفی هفت قلعه خدا پیش بداد اینجا از ملک سالم

کتبه بدو نایم و شوق و اندک عموم نظامه سیم سلا لم

مش و کلا دغست و عیای خیره ممتد و حکا لشر

ناحس رخه کامر ضاعط وان مفسع کران عضل شد

مریان و تقبل و ثاقبان ان مسلی اکرا و مت اصل هلا

دو شربین و دو کانون و آنگه شایه و از زینسا ابار است

ضربان و نمود و ایلو نکره و ارش که از من با یکا است

ز نور دین هر یکد شی و هر یکد شی بمان هر دو و آنکه هر دو را همی

پیش شهر و از مهر بان از در کبر بهمن خراسفند و ملکی

موز بقربیلنک و هر کون شمار زین چکاره یکد و نهضت

انگاه بامب کو سفند حساب جلد و درع و سکن و خور

سبحان و اورد بار و تو مشقا لوی پیکان و پونش قریبی

ببخا تو اب و فنکور و غف سال تر کانت و بی بدب سخنان

ملا و عفر سبت با بر راه و ترو و عوت امت مشری زرام

نور و بهمن از جبر خانه ز مهره آ مرز و حل امت خدی و د و مشا

پرو و د و خوشه و در سر لکان خاد و از آفتاب و شهر مداه

شَاءَ وَصِفَ شَبَّهَ

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

عده چشم شمره اندازد خوف ترسیدن ^{نزدان} ^{سبح}
وفاق و نکل بنده آمد ^{حصین}
ای سرکش بطح کا اهل طری تازه خیمیده
غری سوانه ای ناکسی خنی لاغر ^{نایا}
منف غرت شوی و جوع مصدرها و نقلا ^{عنا}
یکی سنجان دوم غرغان ^{هم طایر}
کلان عشق و صلف کاف و سر سال و آن زمانه ^{مجلد}
حذر خاشع فرخ خلق قلوها ^{بنا}
نقی منقی برهیز کار و عبقری ^{چند}
سفن سوهان کدر پره خدر ^{سندر}
و صبح و و صبح و الم درد و جو استوش ^{کریا}
اقتابینود واد او و تقی بدو ^{نشان}
غیر از بیم سرد و سخن کرم غرتر غمگین ^{و نشان}
فرخ ستادی و سرور و حله ^{و نشان}
مغفور و کبر پی فلز کافی ^{و نشان}
دیند زب لب ^{و نشان}
سارخ و سنا و جلا نفی ^{و نشان}
خند و میل خضر ^{و نشان}
وین و غلغله و غیضه ^{و نشان}
کمر و نقره بعد زلف ^{و نشان}
جلد و زمردینی ^{و نشان}

نشین کند پند و نکته بخیر و میوه های باشد

صان نشد و در کند بفرخ این
توفد همه و وفا فلاه سبب پیدا

چو بدود و بیایا نشد و بود
طوبی و جلا بود و علم کو هستی خا نشد و شا

طرم و غسلا ای ضرب شهدا و حجاب
میزان تران و جلا بود و در حرری بود

فلک و سفینه جار و پیری نشد و غسلا
لوح سکا که جو هواملان پرو خالی هستی

جسم و شخص طلال و با بختان بدست
نشان منی بلند و قلعه سر معراج

تن زار هستی کوز بود و در
سورقه خطایره اگر به کد بسک

بر عزت کین و غل و موی عالم
قلت کی هر موی سر بدی ملکت شکی

سود و سری جنت نوی کشتی
لادغ کزان بالغ و سا اگر خود از دلتع جرات

طایر بران ماخی بران خار و در
جمع و فریب و قوم و فرق امت و عشق و فتنه

ظالم و بدو شکوه کله و کله
غبی و صلا لست که بی بعض و عداوت دشمنی

لنا جنت قران بنی نبیان ما

میرا پناہ دے وندنا نہ شکر بخش
کل جمیع وقایہ حاصل دے
توین سدا تو و قد سپر و باد
فنا جبار و لطف جیغندہ کرکند
خدا فریب و شیرکتی حال
ماہ شہ جہادہ بدرستہ ^{مدش}
سکرستی و صحرشیاں
میرم متقی و متین حکم
وہن دھی است و دنیستی
ابنہا و خراعت است و فرغ
قسم حلفہ بی بی سو کند
باش ہرمان قنوطلو ^{مید}
نہ کی قضا عہد سدا کی
ضر جلاست عصو و فرزند
و فرزندیں شہد و علم و فقر و غم و فانی
غبار و حلالہ اسوی

چون ملتا پناہ و ملک شہر
شہر است نصف و خزانہ بعض
و با کد و فرع تو او شلک سخت
نعناع بود نہ است و اثاث متاع
نق لیل کسود چون جلق ^{خطا}
ہا لہ اسابہ فی بودہ مناب
نضر و عون و مظاہر باری
داج و ملکہ تازی
زلات ہون ہون ہون
انکا نہ نضر غ زاری
ز قی اہلہ قدر زینہار
چون تعطل ابطالہ سکار
حرفہ بشہ خراست واری
تو کی ارمای ہندوی ^{مار}
و خدا تھا
غبار و حلالہ اسوی

عسار مسکن چون بوی فخر و عید در دلت

مخاتم مکاشف کبیرها قبل از پیرانی

تو صفی و ضعیف از حد و حقد و حق گنبد

قلم فاره نافه طافت و قدر توانا

الانفیه خضر رحمت بلا هم نغمه و نصرت

کشف و کن غطا بر شمس و قمر

از پیر و شکر و محذی شکرده و از ذکر

یو لادانیت ضد سن و اسکاف کفش

مختار بر خور و حبس هلیکا کاشموری

تشیخ و فشن کفش و بنا بر

شکر است فرج و هر کس کنی اندرون ان

مصلحتها انتی قیاس و نیک

خصلت خایه عازله زها رست و سر قاف

نغمه مغالک سینه و دماغه

کابوس و زسکا چرخ صاعوط و بند لادن

چاق و هر مستند و هتاک بود

عناج منهدج جد و قصد راه راست

دد و شریعت عمن موزد

رق و خبک و خن مشك و جبر قریه عصا میند

شوق مشك گشته بایند و ضرر

نقدان مباد و مشقه چك همه نرجع

مسحاق بیل مسحه مالہ فلغ تبید

سوات پیچہ منقلہ روزا شقر کلنک

با شد شرف زینر و کار زینر
عقب چیکریم آو مهر زهر شایر و نیش
جعبه خفیره و وفصه چوبان

اعضا کرد باره و نکیا کوشمال
بالا جنوب صد صبا بیتی بود

مئی تب صداع و فواد کیا ز هست
درد سر و دل و جگر و جرح

ظہار است پیت بطن شکم فرو پیت
الہ لغامہ دینہ شرمع و فحہ

خانه چون دکان شد و حلت انکثره
باشد غراسرینم و شرط و فحہ

شیع موم و زیت بصرع نامہ جید سره
شادون و حشف و غزاله و

نقبه سوارخ آو منجل داسی و پیرم کرد بر
کلبان مانده است و کلوبان برو

شیخ وفاتی و فیض هم و هر دم پیر است قال
خبر برون شهلا عجزه بدین شهر
علو بالاسفل پستی نبال دامن خضر کو شک
حذم و نسیان و انشا حاصل است
مقدم العین است و ماتی فوق و موقت و ماق و ماق
کنج چشم و مؤخرش و نبال اوها
جوز کند و لوز بادام است عجز خایه رین
خارج برون جمیع و داخل و در حمله
داخل و درون بقا و صوما
دایره خیمه و بطین خربزه
قند خیر خاریت و سلفه سند است
صفت سوسمار و ضفدع و خور
جهر حکا و فرق دماغ منور
اتم الدماغ جای و جمعه کله
خلق و مخاض و ده غیل شیر حمل
اداره شری حیدر نقظه
وضع از جبهه که اخضرش بود خلوق
پتن انکر و از کونه بیاید
منور

مطلوبه پخته مغرور کفله و نور جوش

مشته آشنایند و لقا کهن مناسبتی
اثقیر و بک پایه و طنجیر با ناله

نظر است و نیز در هم حفظ سفره کباب
مرط و کسا کلیم بودار بعین حله

نفسش بخت کافتن و فحش مسئله

مکاره بنده باشد و منقار اسکن
مشفق مندر شرک بود و دام و

مغبار صبر تراش و زینجه هم غمور
مشاهیرین و فلتی و کفچه صبر با ناله

ار یکسخت نا بار د از هر طرف و دعاء
جوری د لبر و مرض خستکی عرض

فتیحه آمدن و دان و جا دان عیب
بنزرت پیرده خیاء کلیم غمور

منه بای کوزنده دان و انرق صاف
مخد غلق کم و پیش و مضار

غذیره کوی آب شد و قنطره بل
عمیق زندق بود و بهر جوی

مبار کوبیده با سندر فراج آب مغپس
نقشزد اگرد و دبق مشق تن

سنان چهره تنک فسان و لحاف تنک تنک
رخام تنک نسویند تنک
نشف چهره پاشند شک و تنک کل سبب
که تنک سرمه و طاقونده ملا
عصره و ماعون زکوة رخت بیوه
سباع کاه کلت و صول
نقیر ناوه ملا طست کل میاز و خشت
امام چهره زده راز و بشار
ظیفو تنک هار و خور تنک
صمد با تنک فرس صمد
نعب با تنک کلاغ و طین چهر با تنک مکس
نبا ح با تنک سک و با تنک کرک
هد پر با تنک کیوت سر پر با تنک قلم
ضباح با تنک رو بر و عوعات
و جبر و ملخص بود صحت
سوی جز نعم آری لایمکه
کای و کای و کای کای
وکی و معنی کم اندر خبر
نوعها لغت و منوینو اولی اصل آری
نوعها

پس مولد چرخ دفع و دنا جز

و نه مغرب شناس و ضعیف و ^{تف}

و نه معجم سخن و کسوه و ^و

نیل و شفته فرو د بعت نای

شترک جابر پاشا و غیر و ^و

مختلف در میان عیب و عجم ^{الهم}

عسل و بره را حقیقت دان

ز فرج و جلد بقوله الحق

متعانتند و دقا و عرو ^و

در یکل دان و هند با ^{کن}

نعم و حسن چار پیا و بیع

عجراست و در ^{سری} و در ^{سری}

متر چیر کا هر و مستخر او ^{سین}

با ز شکیبایی تلخ اعلی تاد

بلق و قفس و مصرح ^{بیاد} است

علا بعض و دام و سعاد

قو طن بیع و خفیه افاضه

متراد و جان و قلب و ^{طشت} فساد

اری قر و احجاز و ^{سک} ^{الاسک}

خرفه دان فرد و منفرد ^{تنها}

ز مهر پاست و بره و ^{سریا}

ارج طیب و عبق و ^{سریا}

دو و حیانه دشت و ^{سریا}

مثلا و کفوات و ^{هنا} و ^{هنا}

محل و پسند و ^و و ^و

مورد را آس و سوک را ^{جاف} حلیه شملید است و هر کس
قنود بر است و طالع بر تو تیب خوشه غوره شکوفه
نام و نامش از آدم ^ن پدر و مادر آدم و ^ن
القطعه الثالثه فلاربون

هست منظر روی صورت سنجید آینه
استه
هست عیسی سنک موسی و انجیل
عبر دنیا هو تر خراست اما اقا ن ماده خراست
محرکه
عجل کو ساله و لیکن جوشن و توب

چون اکافند و لپه بر زعد ملا ن خرا
مقود افسار آغله علیقه تو

نما لک الکنا و نعونا الملك العلام فی يوم دوشنبه ماه
رجب المرجب فی سنه ۱۲۳۳ هـ هر العبد الاقل ابن طاهر

ملاحی حسنی انشا الله هر کس
این روز مطالعه کند و کاتب
کند خدا و دین او را ببرد
امین و العالمین

